

تجدد

کدام تجدّد؟

جمشید بهنام



تاریخ صد و پنجاه ساله‌ی اخیر ایران و خاورمیانه با وسوسه‌ی غرب، اندیشه‌ی تجدّد و توجه به ناسیونالیسم عجیب است و ناگزیر سالیان دراز چنین خواهد بود. شاید اکنون هنگام آن است که با یک ارزیابی، هرچند شتاب زده، معلوم کنیم که آن چه در این سالها بر ایران گذشته است تا چه حدّ جامعه‌ی ما را به سوی تجدّد رهنمون بوده است؟ آیا تجدّد غربی می‌تواند هدف آینده باشد و یا باید در پی تجدّدی دیگر بود و آیا چنین امکانی وجود دارد؟

نخست باید معنای بعضی از اصطلاحات را روشن کنیم: نوسازی (مدرنیزاسیون) به معنای انتقال کامل و یا بخشی از تجدّد سه قرن اخیر مغرب زمین به جوامع دیگر است و از آن جا که به غرب نظر داشته‌ایم در نظر ما مدرنیزاسیون با غربگرایی مترادف شده است ولی آیا اجباری در کار است که تجدّد همیشه از غرب سرچشمه بگیرد و ویژگی آن تضاد با سنت باشد؟ بدبین‌ها معتقدند که در این انتقال فقط برخی از نقش‌ها (حرفه‌ای، اداری) یا نهادها (بوروکراسی، مدرسه) و یا ایدئولوژی‌ها از غرب به جاهای دیگر می‌روند و نه جوهر اصلی تجدّد غربی که یک جهان بینی تازه است و نتیجه‌ی این انتقال، نفی امکان توسعه درون‌زا و از خود بیگانگی مردمان. در نظر این گروه برای قبول این تجدّد آمادگی فرهنگی قبلی ضروری است و نیز حسن نیت غربیان تا رازهای خود را پنهان نکنند. در مقابل خوشبین‌ها امیدوارند که از این راه می‌توان به دگرگونی ساخت‌های اقتصادی رسید و این خود مقدمه‌ای است برای دست‌یابی به جهان بینی‌های تازه. به گمان این

گروه نوسازی ایجاد امکانات است برای یک زندگی بهتر چنان که در عرف امروزی پذیرفته شده است و جواب به نیازهای جوامع در زمینه آموزش، درمان، مسکن و ... فعالیت برای رسیدن به این اهداف موجب «تغییر محیط زیست» (یعنی گذار از جامعه روستایی به شهری) و «محیط فنی» (گذار از فعالیت‌های دستی به سوی تولید صنعتی) می‌شود و نتایج آن به صورت «تغییرات جمعیتی» (توزیع تازه ساخت سنی، کاهش میزان مرگ و میر ...)، «تغییرات اقتصادی» (افزایش درآمد سرانه، افزایش مصرف مواد غذایی ...)، «تغییرات اجتماعی» (کار زن‌ها در برابر مزد ... و بالاخره «تغییرات حقوقی» (قوانین مربوط به حقوق فردی و اجتماعی ...) پدیدار می‌گردد.

اما، تجدد که حاصل این نوسازی است عبارت است از تجدید حیات و دست‌یابی به طرز تفکر تازه. بدون آن که بخواهیم وارد مقوله‌ی فلسفی تجدد شویم می‌گوییم که تجدد نگرشی است تازه به زمان و مکان و ماده و اگر به تجدد غرب نظر داشته باشیم جهان‌بینی جدید عبارت است از این که غرب مبدا و منشاء همه‌ی تحولات است، که زمان خطی است و حامل ترقی، که دانش نو بر اساس تجربه و یا تجزیه و تحلیل و قبول علیت استوار است، که انسان مسلط بر همه‌ی نیروها و فرمانروای طبیعت است و ...

این مفهوم تجدد غربی است و بسیاری از جوامع امیدوارند که با فعالیت در زمینه‌ی مدرنیسم (نوسازی) به آن دست یابند اما تجدد می‌تواند درون‌زا هم باشد به شرطی که اعتقاد به «تازه شدن» و «تغییر» وجود داشته باشد و در این صورت هیچ‌گونه تضاد میان قدیم و جدید و تجدد با سنت نمی‌تواند مانع از متجدد شدن جوامع شود. رابطه‌ی میان سنت و تجدد بر خلاف گمان برخی، رابطه‌ی میان سیاه و سفید نیست و پیوندهای ظریفی میان این دو وجود دارد. برابر هم نهادن این دو مفهوم درست نیست چرا که سنت هم در یک جامعه متجدد جایی دارد. اگر سنت را به معنای تکرار بعضی رفتارها در طول زمان بدانیم بدیهی است که حفظ آن دردی را درمان نمی‌کند اما این به آن معنا نیست که خاطره‌ی جمعی یک ملت را فراموش کنیم. انتقال هر نوع تجدد برونی اگر با این خاطره‌ها و تجربه‌های جمعی تلفیق نشود کارآیی لازم را نخواهد داشت. در پنجاه سال اخیر عقاید جامعه‌شناسان و اقتصاددانان در این زمینه متفاوت بوده است. نخست تصور می‌شد که مقاومت سنت‌ها موجب شکست نوسازی و رسیدن به تجدد در کشورهای غیر غربی خواهد شد اما پس از چندی عقیده‌ای مخالف آن ابراز شد و طرفداران زیاد پیدا کرد. طبق این نظریه دگرگونی خطی جوامع سنتی و گذار آن‌ها به سوی جوامع جدید امری حتمی است و سنت‌ها قادر نیستند که مانعی در این راه پدید آورند (میردال^۱ - دانیل لرنر^۲) و سرانجام طبق نظریه‌ی دیگری جامعه سنتی می‌تواند بدون از دست دادن نظام ارزش‌های خود در راه تجدد گام بردارد. اما خیلی زود صدای طرفداران این نظریه در هیاهوی طرفداران دو نظریه دیگر خاموش شد و همان بحث بی‌هوده‌ی دیرین میان سنت و تجدد ادامه یافت. در این زمینه باید به مفاهیم قدیم و جدید و معنای زمان در فرهنگ ملت‌ها اشاره کرد. به طور مثال فرهنگ ایرانی

موجب شده که این دو لغت معانی خاصی را در ذهن ما ایرانیان بیدار کند. مثلاً آنچه که قدیم است برای ما با «اساسی» با «دایم و مستمر» و «اصیل» مترادف است و برعکس آنچه که نو و جدید است با مفاهیم «گذرا»، «ناپایدار» و «مصنوع».

علوم اجتماعی و انسانی نشان داده‌اند که دیگر نمی‌توان قبول کرد که جوامعی در جهان در حال سکون به سر می‌برند، بدور خود می‌چرخند و تاریخ خود را تکرار می‌کنند. ابراز چنین عقیده‌ای نشانه‌ی بی‌خبری از تاریخ تحولات جوامع است. هر جامعه‌ای دینامیسم درونی خود را دارد ولی دیگر جوامع دنیای امروز نمی‌توانند به آنچه که خود دارند بسنده کنند. سخن از علم و فن جدید در میان است و این علم و فن امروزه در غرب است همان‌گونه که زمانی در چین و هند بود و زمانی در ایران و جوامع اسلامی دیگر. این میراث بشری است که در مرحله‌ی کنونی خود به صورت تمدن صنعتی غرب ظاهر شده است و ما ناگزیر از قبول آن هستیم.

بررسی وضع ایران نشان می‌دهد که در دوره‌ی نخست برخورد با غرب (۱۹۲۵-۱۸۳۰) هدف به دست آوردن امکاناتی بود برای مبارزه با برخی نابسامانی‌ها (استبداد، وابستگی اقتصادی، تأخر علمی، ...) و سپس ایجاد زیربنای اقتصادی و اجتماعی و به همراه آن اروپائی کردن آداب و رسوم. در دوره دوم (۱۹۷۹-۱۹۲۵) وارد مرحله واقعی نوسازی می‌شویم و گاه نام این فعالیت‌های مربوط به نوسازی را تجدید می‌گذاریم.

اگر نتایج حاصله از این نوسازی را با تعاریفی که آوردیم مقایسه کنیم خواهیم دید که ایران یکی از کشورهای نادری بود که در این راه به موفقیت نسبی دست یافت. بی‌گمان ارزیابی این نوسازی ما را با اشکالات متعددی که در انتخاب هدف‌ها و روش کار وجود داشته است آشنا می‌کند و به دنبال همین ارزیابی است که در سال‌های اخیر نظرات گوناگونی در این زمینه ابراز شده است: کسانی می‌گویند که در این نوسازی جنبه‌ی کمی بر جنبه‌ی کیفی غالب شده است؛ عده‌ای معتقدند که آهنگ توسعه سریع بوده است و ما در بسیاری از امور شتاب کرده‌ایم و جامعه هنوز تاب و توان لازم را برای رویارویی با برخی نوآوری‌ها نداشته است. گروهی هم بر آنند که عدالت اجتماعی در انتخاب برنامه‌ها به اندازه‌ی لازم مورد توجه نبوده است و سرانجام همه در نادیده انگاشتن بُعد فرهنگی در توسعه‌ی اقتصادی ایران همدستان‌اند.

و در کنار همه این عوامل شاید عدم مشارکت مردم در امر توسعه از همه اساسی‌تر باشد. هیچ‌گاه عقیده‌ی گروه‌های مختلف مردم درباره چگونگی برنامه‌های نوسازی پرسیده نشد و جامعه‌ی مدنی هم وجود نداشت که این وظیفه را به گونه‌ای که در کشورهای دیگر معمول است، انجام دهد. حاصل آن که نوسازی در ایران از بالا، آمرانه و در عین حال محافظه‌کارانه بود.

واقعیت آن است که در صد سال اخیر همواره تمدن غرب به سرزمین‌های دیگر منتقل شده است و جوامع دیگر ناگزیر آن را پذیرفته‌اند. بعضی از این کشورها به ظواهر تمدن غرب اکتفا کرده‌اند و در پی ایجاد ترکیبی میان دو فرهنگ برآمده‌اند و این آرزو هرگز به حقیقت نپیوسته

است. برخی نیز مانند ژاپن با شجاعت و بدون احساس حقارت این تمدن را قبول کرده‌اند و در علم و فن از غربیان فراتر رفته‌اند و تا آنجا که امکان داشت فرهنگ خود را نیز نگه داشته‌اند و گاه نیز میراث فرهنگی و سنت‌ها آن‌ها را در دنیای جدیدی یاری داده است مانند رسوم مربوط به فرمانبری از بزرگترها، رعایت انضباط در کار، اولویت منافع جمعی و ملی و مانند آن.

گروهی از جامعه‌شناسان بر آن‌اند که در عین پذیرش تجدد غربی می‌توان عواملی از فرهنگ ملی را نیز با آن درآمیخت و از مجموع آن شخصیت فرهنگی تازه‌ای به دست آورد همان گونه که در درون تمدن صنعتی غرب فرهنگ‌های فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و ... هر یک ویژگی‌های خود را دارند و هویت خود را حفظ کرده‌اند.

ایران طی صد و پنجاه سال در زمینه نوسازی پیشرفت بسیار کرده است، اما مطلب اصلی آن که تجدیدی که باید حاصل این نوسازی باشد به دست نیامده است چراکه تجدد، چنان که گفتم، نه به معنای رشد اقتصادی است و نه به معنای اروپائی کردن آداب و رسوم و نه در شهر بزرگ زیستن بلکه طرز برداشت خاصی است از زندگی. تجدد به معنای آن است که بنیان‌های زندگی تعاریف جدیدی می‌یابند: یعنی جای انسان در این جهان، رابطه او با طبیعت و زمان، واکنش او در برابر مرگ و روابطش با دیگران دگرگون می‌شوند.

متجدد کسی نیست که لباس فرنگی بپوشد و در برابر خارجی احساس فروستی کند و بر هموطنان فخر بفروشد بلکه «آدم متجدد کسی است که روح تساهل و آزادمنشی و آزاده‌فکری و مخصوصاً خلاصی از تعصبات افراطی و متانت فکری و وطن‌دوستی محکم ولی معتدل و شهامت و فداکاری در راه عقاید خود داشته باشد».

کوشش ایرانیان در به دست آوردن مظاهر مادی تمدن غرب و توسعه‌ی اقتصادی ناکام نمانده است اما این دگرگونی‌ها هنوز مبنای فکری و فلسفی استواری ندارند و موجب تغییرات اساسی در روحیه و اخلاق و تفکر ایرانیان نشده است. راه چاره باز شدن به سوی جهان و شناخت واقعی فرهنگ‌ها است و بی‌گمان تمدن غرب در این میان جای خاصی دارد. متأسفانه در چند دهه‌ی اخیر بحث صاحب‌نظران ما به غربی شدن و یا غربی نشدن محدود شده، در حالی که سخن از نوسازی و تجدد در میان است. باید بحث را وسیع‌تر کرد. کوشش در راه تجدد را به صورت بیماری جلوه دادن و آن را غریزدگی نامیدن چه مشکلی را حل خواهد کرد. مُراد غربی شدن نیست بلکه آمادگی برای زندگی در جهان امروز است. هدف «معاصر» بودن با انسان و دنیای امروز است، تحولی که در ایران آغاز شده، بازایستادنی نیست فقط باید با تکیه بر تجربه‌ها، عاقلانه‌تر و امیدوارتر راه تجدد را ادامه داد. به گفته‌ی ژاک برک^۳ پژوهنده‌ی فرانسوی «نه باید در پی تجدیدی بی‌ریشه و بنیان بود و نه خواستار حفظ اصالتی که به کار آینده نیاید.» تجدد ایران باید غنای خود را در شناخت و گفت‌وگویی فرهنگ‌ها جست‌وجو کند.

1. Gunnar Myrdal

2. Daniel Lerner

3. Jacques Berque

(بریده‌ایی است از کتاب در دست چاپ «درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد در ایران نوشته دکتر جمشید بهنام».)